

کیوتو

حامد حجتی

یک فیلم نامه کوتاه مکتوبی

تصویر گر: جلال محدثی

نما خارجی / بیابان برهوت / شب

یک جوان با محاسن بلند و پیراهن عربی از این سو به آن سو می رود. چشم هایش نگران است. گویی انتظار حادثه ای او را از خود بی خود کرده است. نگاهش بیش تر به دنبال رسیدن به ماه آسمان را چرخ می زند. بر ارتفاعی می ایستد و دست هایش را به سمت آسمان می کشد. تلاش می کند تا ستارگان آسمان را بجیند. نمی تواند. گریه می کند. بی تاب می شود. رعد و برقی آسمانی او را به خود می آورد بار دیگر دست هایش را به سمت آسمان می کشد این بار پس از لحظاتی ستاره ای از آسمان می چیند. خوشحال می شود. ستاره را پیش رویش می گیرد. ستاره را می بوسد و ناگهان نورانی می شود. انسانی نورانی که بر فراز تپه ایستاده است. و باز آن مرد نورانی شروع به دویدن می کند.

نما خارجی / داخل کوچه های کامکلی و قدیمی / روز

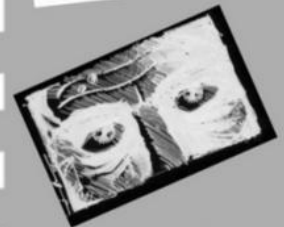
نفس نفس می زند برق شادی از رسیدن به آبادی در چشم هایش نقش می بندد. خسته است صدای اذان در گوشش می پیچد و باز می دود به برکه ای می رسد. آستین ها را بالا می زند و وضو می گیرد. دوربین موج های آب را که در اثر برخورد های دست جوان به تلاطم آمده دنبال می کند. جوان نفس عمیقی می کشد و باز می دود و شتاب می کند برای رسیدن. رسیدن به محدوده ای که می خواهد نورانیت ستاره را به آن تقدیم کند.

نما خارجی / صحن یک مسجد / ظهر

جمعیت فراوانی نشسته اند و به حرف های یک نفر گوش می دهند دوربین از پشت سر وارد می شود چرخ می زند و چهره های گرفته را یکی یکی نشان می دهد بیشتر چهره ها گرفته اند. بعضی ها گریه می کنند بعضی ها بهت زده اند. چشم های حیران و مضطرب دارند چیزی را گوش می کنند. صدایی پر طنین و زیبا بر تصویرها می نشیند و آرام با حالتی که گویی صاحب صدا بیمار است می گوید. «مرا حلال کنید» هر کس حقی بر گردن من دارد بگوید ... چهره ها درهم می شود دیگر گریه به هیچ کس امان نمی دهد. همه گریه می کنند.

نما خارجی / صحن یک مسجد / ظهر

اشک در چشم ها خشک شد. همه حیران شده اند از تعجب چشم ها از حدقه بیرون آمد در میان انبوه مردم مردی ایستاده و می خواهد با پیامبر سخن بگوید. گویی حقی بر عهده پیامبر دارد که می خواهد آن را مطالبه کند. همه ها خاموش می شود سکوت حکم فرماست. مرد به سخن می آید: یا رسول الله. یادم می آید روزی در سفری همراه شما بودیم شما می خواستید مرکب خود را می کنید عصایان بدون خواست شما به پشت من خورد و حالا من می خواهم قصاص کنم. صدای همه ها بالا می گیرد بیشتر مردم گریه می کنند. بعضی زیر لب به این شخص خرده می گیرند. و فضا پر می شود از همه ها و ناله و گریه ...





نما خارجی / داخل کوچه‌های شهر مدینه /

جوانی با لباس عربی تند می‌آید در حالی که در دستش یک عصای چوبی است یکی یکی کوچه‌ها را می‌پیماید و دوربین بیشتر سعی می‌کند که با عصا همراه باشد تا با شخص، نماهای مختلف از عصا و حرکت مرد درهم می‌آمیزد تا مرد و عصا به دروازه مسجد می‌رسند و پیش روی آنان نگاه‌هایی است که منتظر آمدن صحابه پیامبر است و آن عصایی که بر گردن مرد خورده است، با رسیدن صحابه دوباره گریه و ناله فزونی می‌گیرد.

نما خارجی / داخل صحن مسجد /

مرد پیش آمد در پیش روی مرد فضایی نورانی است. صدای ناله و گریه به اوج خودش رسیده. خیلی‌ها نفرین و دشنام می‌دهند به این مرد. مرد به سخن می‌آید و دوباره همه جا را سکوت فرا می‌گیرد.

وقتی آن ضربه بر من اصابت کرد بدن من برهنه بود.

و باز صدای ناله مردم بالا می‌رود. چهره مرد برافروخته شده گویی اتفاق خاصی می‌خواهد بیافتد. تمام مسجد یکپارچه چشم شده‌اند تا ببینند سرانجام این درخواست چه خواهد شد.

نما خارجی / داخل مسجد /

مرد دست‌های خود را باز کرده، گویی که نور را در آغوش گرفته است. عصا کناری افتاده و مرد به پهنای صورت اشک می‌ریزد.

نما خارجی / چهره غبار گرفته جوان / روز

چهره جوان تمام دوربین را پر کرده. قطرات عرق روی پیشانی‌اش معلوم است. آرام تصویر باز می‌شود جوان دست‌هایش را به حالت قنوت جلوی سینه‌اش گرفته و نور ستاره در آن می‌درخشد. آرام آرام دست‌هایش را به سمت آسمان می‌کشد و نور به آسمان باز می‌گردد.

نمای داخلی / داخل اتاق یک جوان

روی میز مطالعه کنار یک چراغ روشن مطالعه نشسته است / چشم‌هایش پر اشک است و کتابی را که جلوی دیدگانش باز است را خیس کرده است. جوان به افق چشم دوخته / پشت سر جوان تابلویی که روی آن با خط زیبا نوشته شده یا رسول الله

